

MARVEL

10

LGY#717

AL EWING
JIM ZUB
MARK WAID
SEAN IZAAKSE
MARCIO MENYZ

AVENGERS

NO ROAD HOME



AVENGERS

SCARLET WITCH



WANDA MAXIMOFF

CONAN



HERCULES



SPECTRUM



MONICA RAMBEAU

VISION



VOYAGER



VA NEE GAST

THE HULK



BRUCE BANNER

ROCKET RACCOON



HAWKEYE



CLINT BARTON

THE CHILDREN OF NIGHT

NYX



MOTHER OF NIGHT

می خواهی خلق
منو ببینی؟



از این
طرف
لطفاً...

- به شما همه
چیز رو نشون خواهم
داد!

0

1

من

هستم

من...ویژن
هستم.



موجودی کامل. خرابی هسته
مرکزی متوقف شده... همه
کارکردهای شناختی و فیزیکی
به حالت اول برگشتند.

ولی...
چطور؟

صدایی
شنیدم...

... و من
خانه ای رو به
خاطر میارم...

خانه.

؟ او

نیکس، الهه شب به
قدرت کامل خودش دست
پیدا کرده...

و من تنها
خودم هستم...

فضای سکونت
نیروی خلاق اصلی
این بعد از واقعیت.

فضایی فراتر
از فضاهای
دیگر...

نیروی نهایی
خلق کردن در لانگ
آیلند زندگی
می کنه؟

خانه همیشه
درهای زیادی داشته
و بشریت همواره نقشی
حیاتی در آن بازی
کرده ...
ولی تویی
که موجودی
اندروید هستی از
این چیزها چی
می فهمی؟



من... صدایی شنیدم.
صدایی کهن...

طنینی از زمان های بسیار گذشته. جهانی نوین در پیشه... خلقتی جدید.

خلقت من. واقعیتی با برداشت خود من از اون.

جهانی از شب بی پایان... به شکلی که همیشه بوده زیبا و ساکت...

...ولی برای صدای جیر جیر که ها... و نسیم ملایم زیر نور مهتاب...

خلقت رو در خانه خلقت می خواهی جایگزین خلقت کنی؟ بعضی ها ممکنه این رو گستاخی تلقی کنند...



آیا من نقشی رو که برای من نوشته شده بازی نمی کنم؟ آیا خلقت جریانی رو که شروع کرده انکار خواهد کرد؟

نه. پایان های زیادی وجود داشته. این هم یه پایان دیگه است.

جهان قهرمانان شما ویژه نیست.

مخالفم.



و من فکر می کنم نقش من در اینجا... نجات اون باشه.



چطور می تونی
منو متوقف کنی؟
غیر از نگاه کردن چکار
می تونی بکنی؟

من اولین تاریکی
بشریت هستم. من
نیمه شب و طلوع مهتابم.
من از موجودات آغازین
خلفتم. بزرگتر از
خدایان...

تو چی
هستی؟

تو؟



ولی... داستان هایی
شنیدم. و بخشی
از اونها بودم.
انسانی
مصنوعی.
همین.



پایگاه داده های
من شامل پرونده های
انتقام جویانه. تاریخچه تمامی
قهرمان ها... تمام شگفتی ها
هر کسی که تا به حال
علیه تاریکی جنگیده.

و در اینجا... در
این محل، این خانه
ایده ها... از خودم
می پرسم...

که چطور
قراره متوقف
کنند؟



داستان ها پنجره های
هستند.

و در اینجا
در جایی که همه
داستان ها بوجود می آیند
تعدادشان بینهایت
هستند.

اول به نظرم
عجیب اومد. خانه ای
بدون پنجره.

ولی این
درست نیست.



تنها کاری
که لازمه کسی
برای ظاهر شدنشون
بکنه اینه که...

...
تصور کردن
اونهاست.



حقه بازی.

قدرت...
احتمال.

این فضا
رو چی پر می کنه
نیکس؟

تو نمی دونی
چون فقط قادر به
تجسم یک چیز
هستی:

چند جهانی
با مرکزیت
خودت.

خلقت
نهایی.





بعيد
می دونم.



خلقت از
نور شکل می گیره
نه از تاریکی.



بستن کرکره
بسوی ایده ها.
تاریکی
پایانه.

نور سر آغازه.

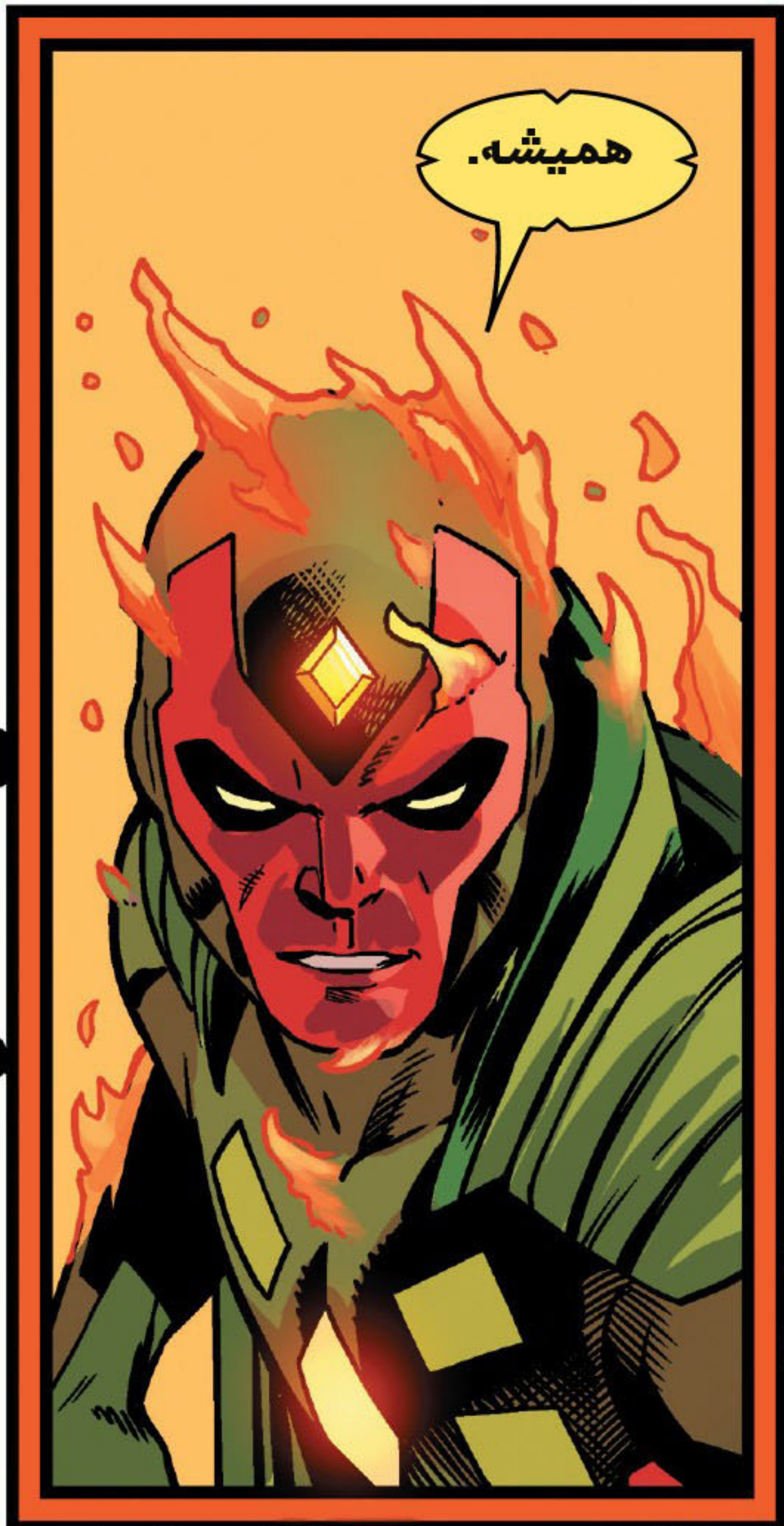
نور الهامات.

نور روح
آدمی.

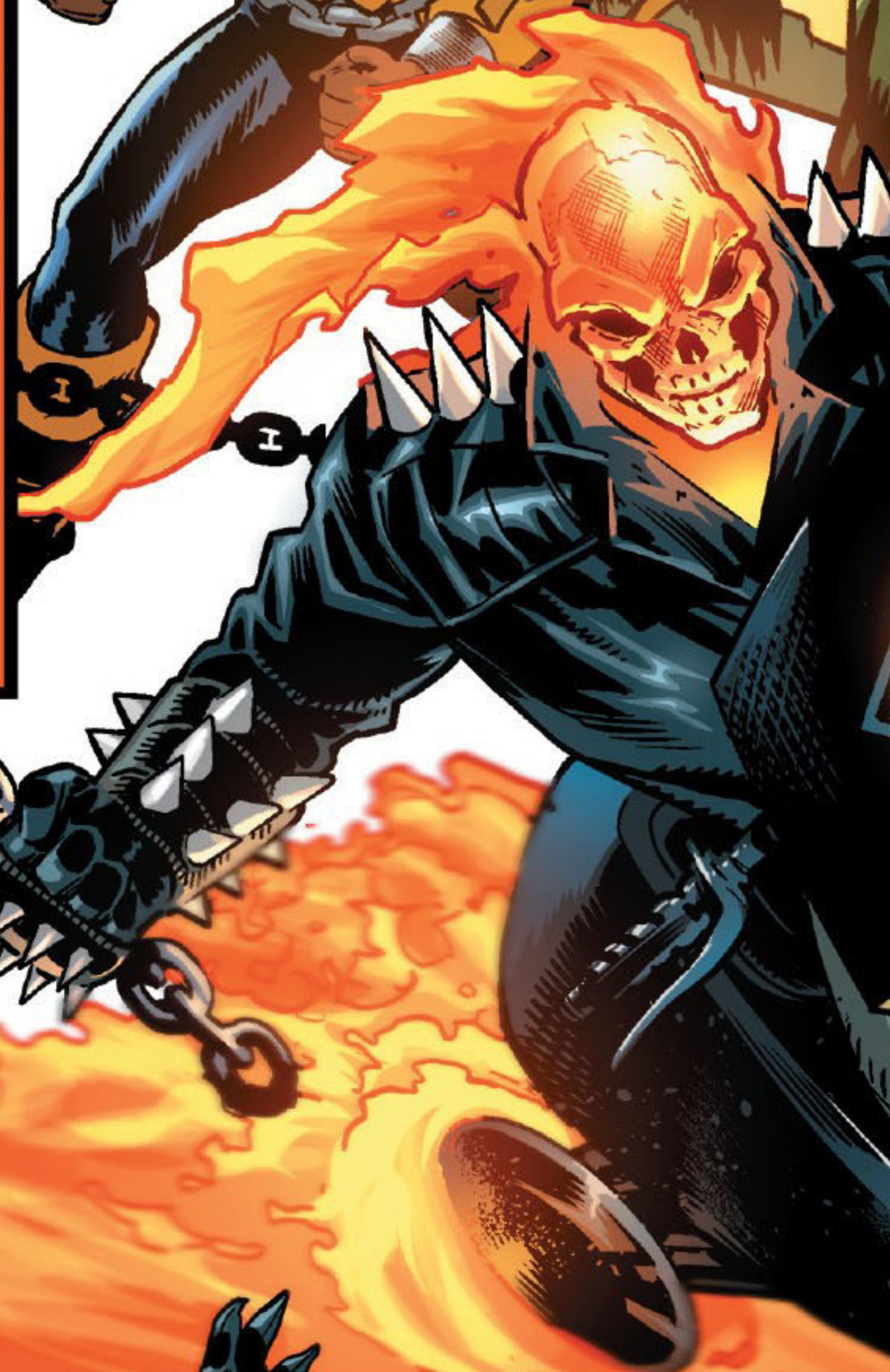
همیشه از
خودخواهی و
بدبینی تو قویتر
خواهد بود.

هرگز.





همیشه.



تو سعی خودتو کردی تا قوانین ما تحمیل کنی.

ولی اون نقشه ایراد زیربنایی داشت.



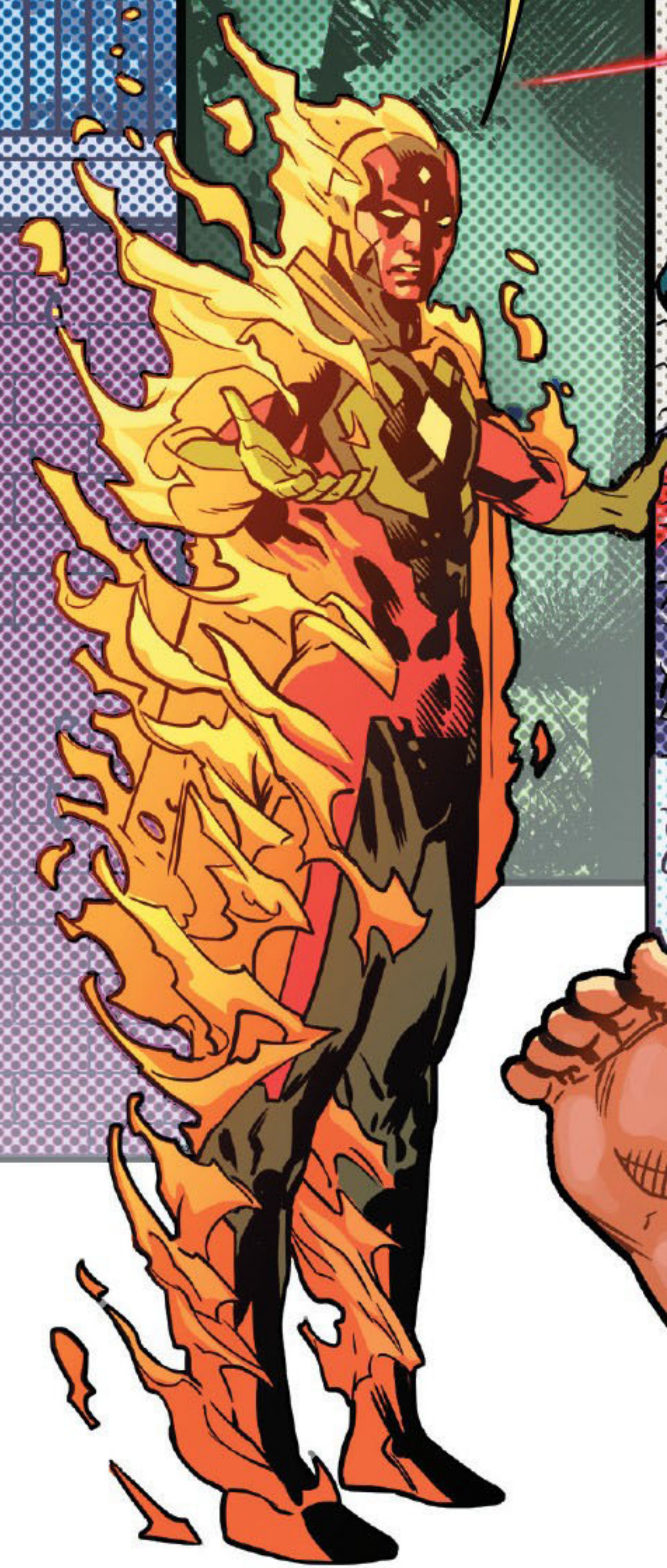
این واقعیت در مورد قوانین نیست.



در مورد پرواز.



درباره یافتن
و بال و پر دادن به
بارقه ای از شجاعت در
تاریکی شب ها.



تو نمی تونی
اینجا برنده
باشی.

تو علیه
خانه داری بازی
می کنی.



خانه
ایده ها.

شگفت انگیزها.

خارق العاده ها.

و
متحیر کننده.



شگفتی ها.



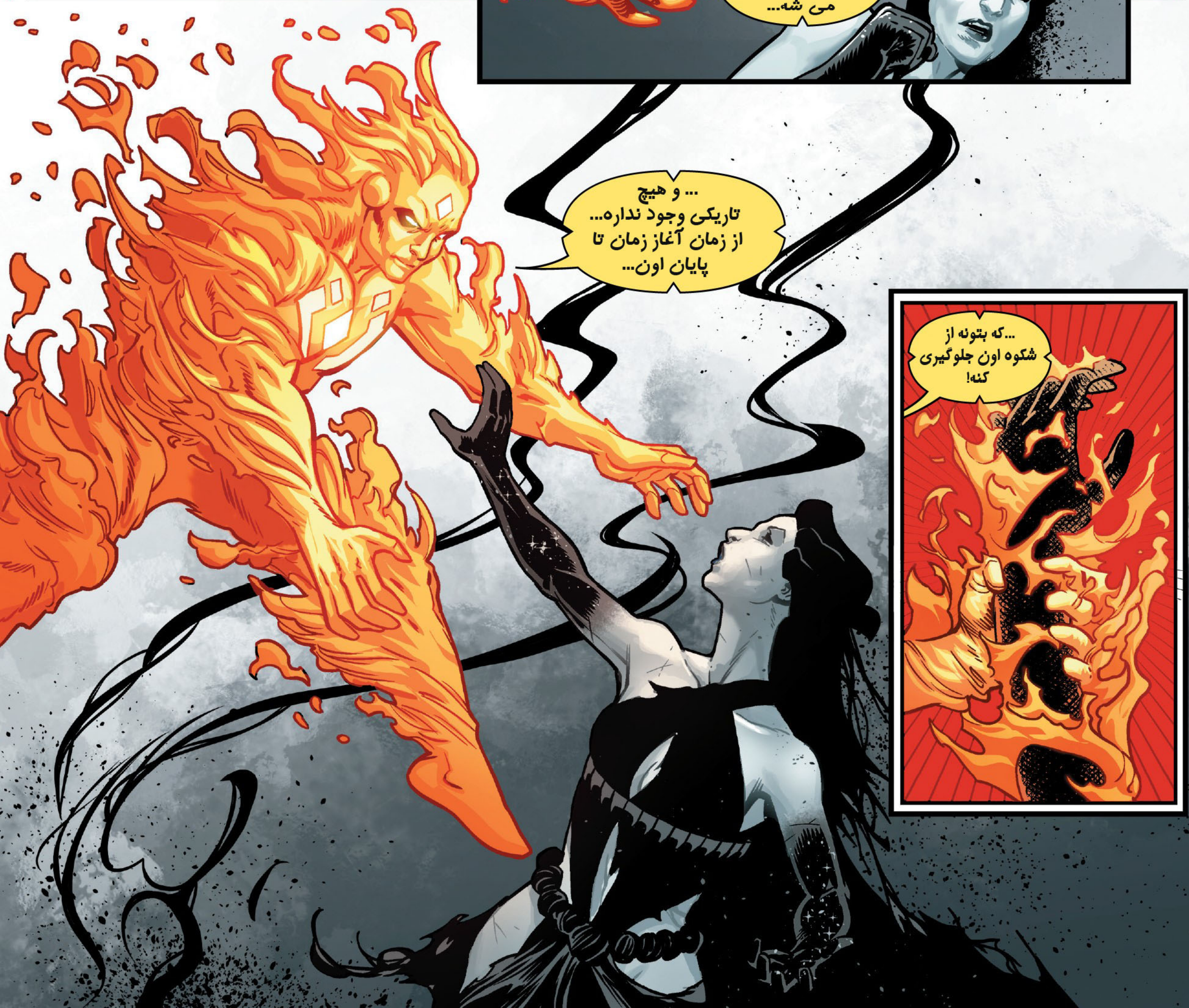
من خیلی نزدیک بودم...

خیلی نزدیک...

آتش اونها و نورشون از تخیل محدودیت ناپذیرشون ناشی می شه...

... و هیچ تاریکی وجود نداره... از زمان آغاز زمان تا پایان اون...

... که بتونه از شکوه اون جلوگیری کنه!





تو فکر
می کنی برنده
شدی اندروید؟

که آتشت
می تونه منو
برای همیشه
بسوزونه؟



احمق!

من بخش
دیگه ای از داستان
روشن تو هستم!



و من.

همیشه.

خواهم
بو...

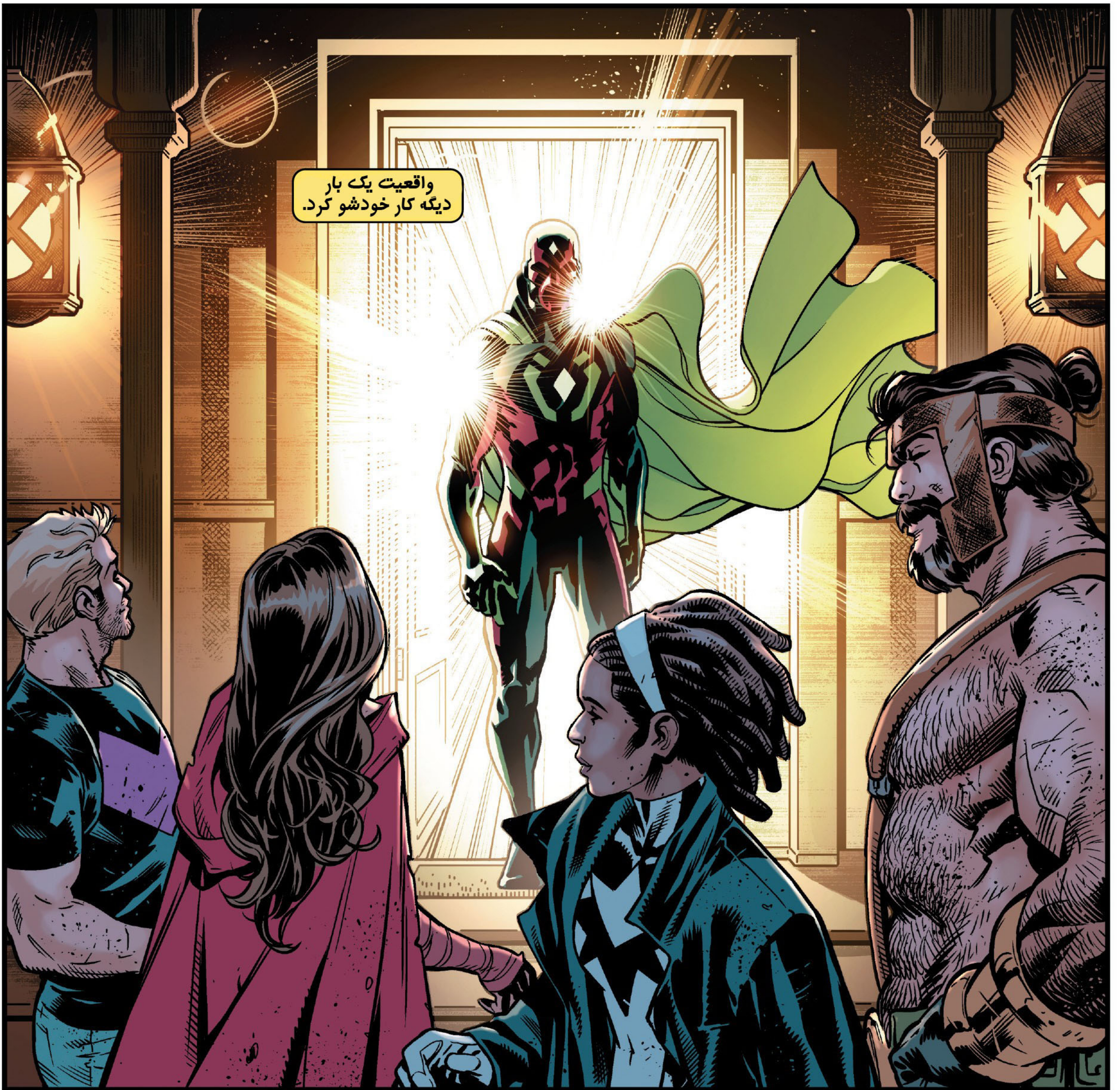
و تنها
می تونم به حالت
تأسف بخورم.



ولی شاید
یه روزی شکوه
نوری که زندگی رو
به هم پیوند زده درک
کنی. این نور خاموش
نخواهد شد.

من هم
همینطور.

امروز
نه.



واقعیت یک بار
دیگه کار خودشو کرد.



ویژن، تو...
تو زنده ای!

کاملاً.

شاید
زنده تر از
همیشه...



در اون طرف
در قدرت...چه
اتفاقی افتاد؟

نیکس
کجاست؟

نور موجود در
درونش تاریکی
اونو پس زد.



صبر کن بینم
می خواهی بگی
که یه خونه الهه
پلیدی رو شکست
داد؟

"یه" خونه
نه کلینت.

"خونه".



شب تعادل
دقیق خود رو
نسبت به نور
تنظیم کرده.

درسته.

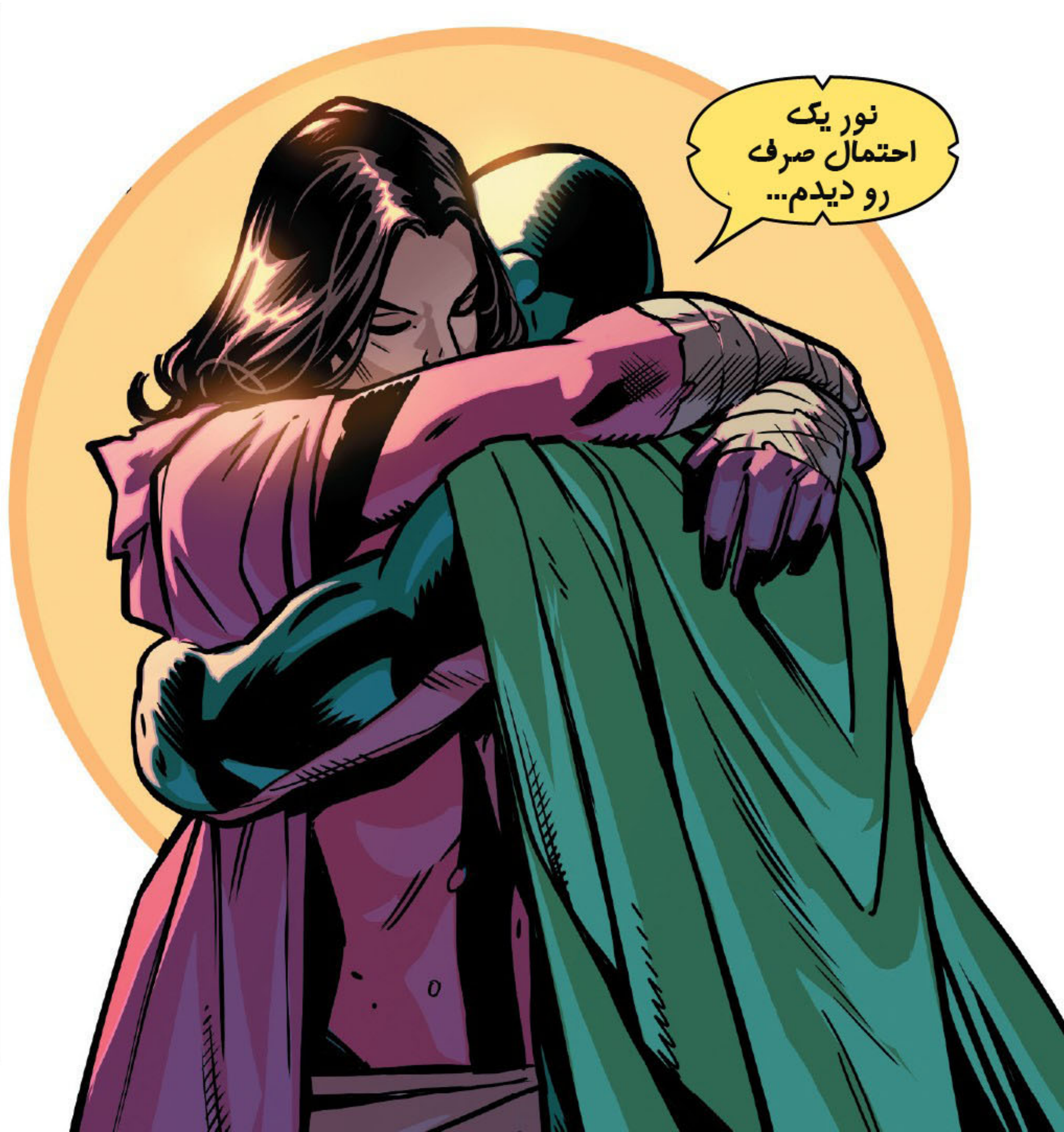
ملکه تاریکی
ممکنه دوباره
برگرده ولی در
این نقطه نه.



تو این سالها
تا به حال چنین
قدرتی حس نکرده
بودم.

اونجا چی
دیدید؟

اونجا
می بخشی اینو
می گم، یه
ویژن خفن.



نور یک
احتمال صرف
رو دیدم...

”...نور پر شکوہی
کہ ما بھش می کیم
امید۔“





با خبری
فوری در خدمتتان
هستیم...

...نیروی
برق در سراسر
جهان به وضع
خود برگشت...

...اخباری
مبنی بر طلوع
خورشید در
ساحل شرقی
دریافت کردیم...



"...همینطور روشنایی
کامل در آمریکای
جنوبی، آفریقا، اروپا..."

خورشید...

معجزه
شده!



"...و هر جای دیگه هم
باید همینطور باشه.

"ما کل روز با گزارش هایی
در اینباره در خدمت شما خواهیم
بود... ولی من خبرنگار می خوام
شخصاً تشکر کنم ...



"...به تمامی
قهرمانانی که کمک
کردند این روز را
دوباره داشته باشیم."

کومستان انتقام جویان

نه دکتر
براشیر... تیم من
هم نبوده. ولی تیمی از
انتقام جویان که در این
ماجرای نقش داشتند پیدا
می کنم.

سمت شما
چه خبره؟

اوه می دونی
تجلاً... طبق معمول.



آلمان

چیزی نیست
که نتونیم کنترل
تکنو کراسی دوباره
دست به یکی کردند
تا بشریت رو نابود
کنند.

کلمات
جسورانه ای بود.
ژنرال براشیر!

ولی ذهن
کریستالی من
می تونه تمامی
حرکت های شما رو
پیش بینی...



خفه شو.

GAAAHHH!



...مونیکا؟

...زنده ای.

واقعاً.



بخش عمده انرژی خودم رو صرف زنده نگه داشتن ویژن کردم تا به جایی برسه...

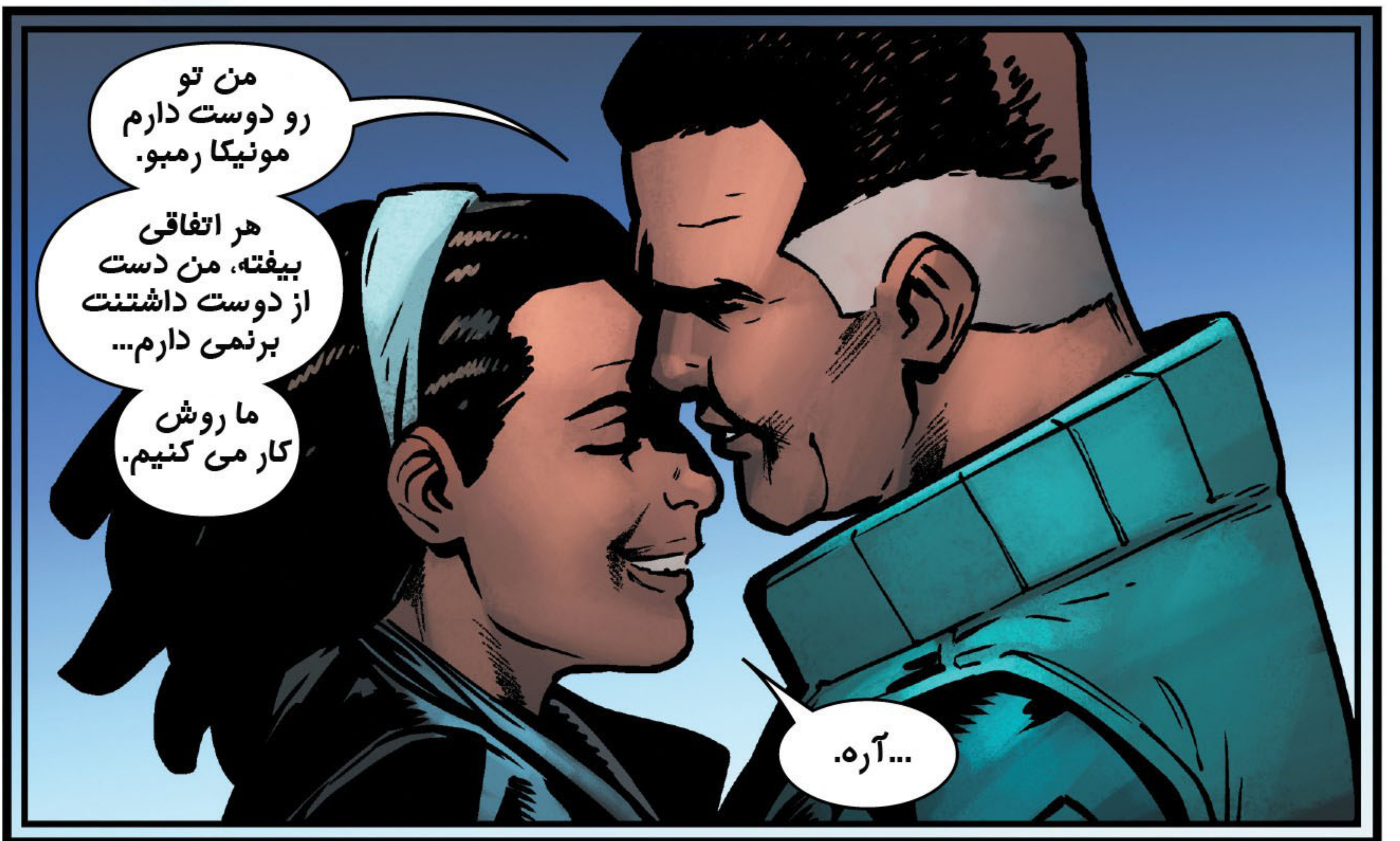
به هر حال من یک موجود جاودانه نورانی نیستم. من دوباره انسان هستم... ساخته شده از پوست و خون. محدودیت دارم.



و ... و می خوام اگه بتونم، همینطور باقی بمونم. انسان باشم و از چیزهای انسانی بهره مند باشم. زندگی، خانواده...

حتی اگه به این معنی باشه که تو و من... سازگار نباشیم یا ...

هنی
هنی



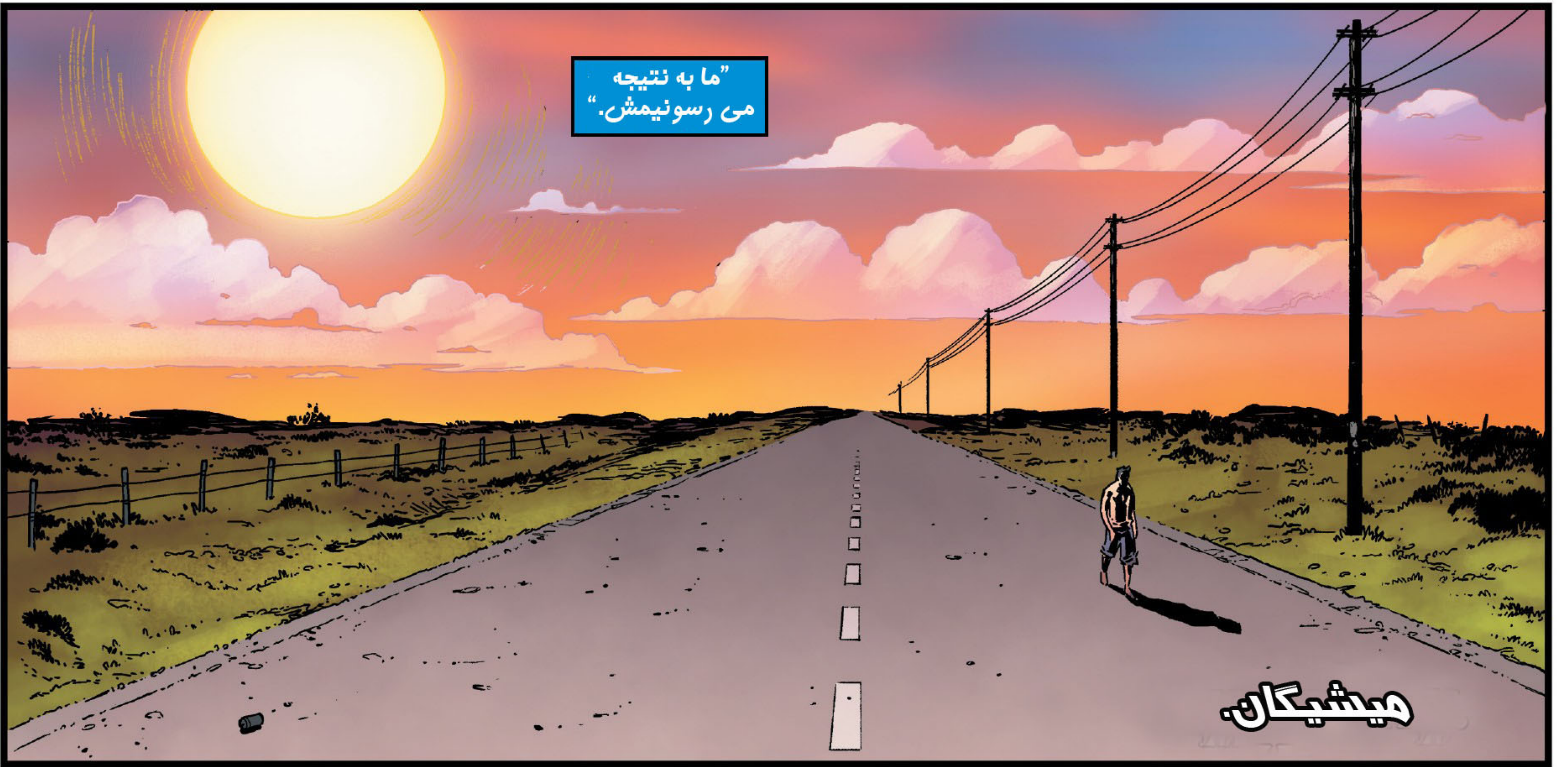
من تو رو دوست دارم مونیکا رمبو.

هر اتفاقی بیفته، من دست از دوست داشتنت برنمی دارم...

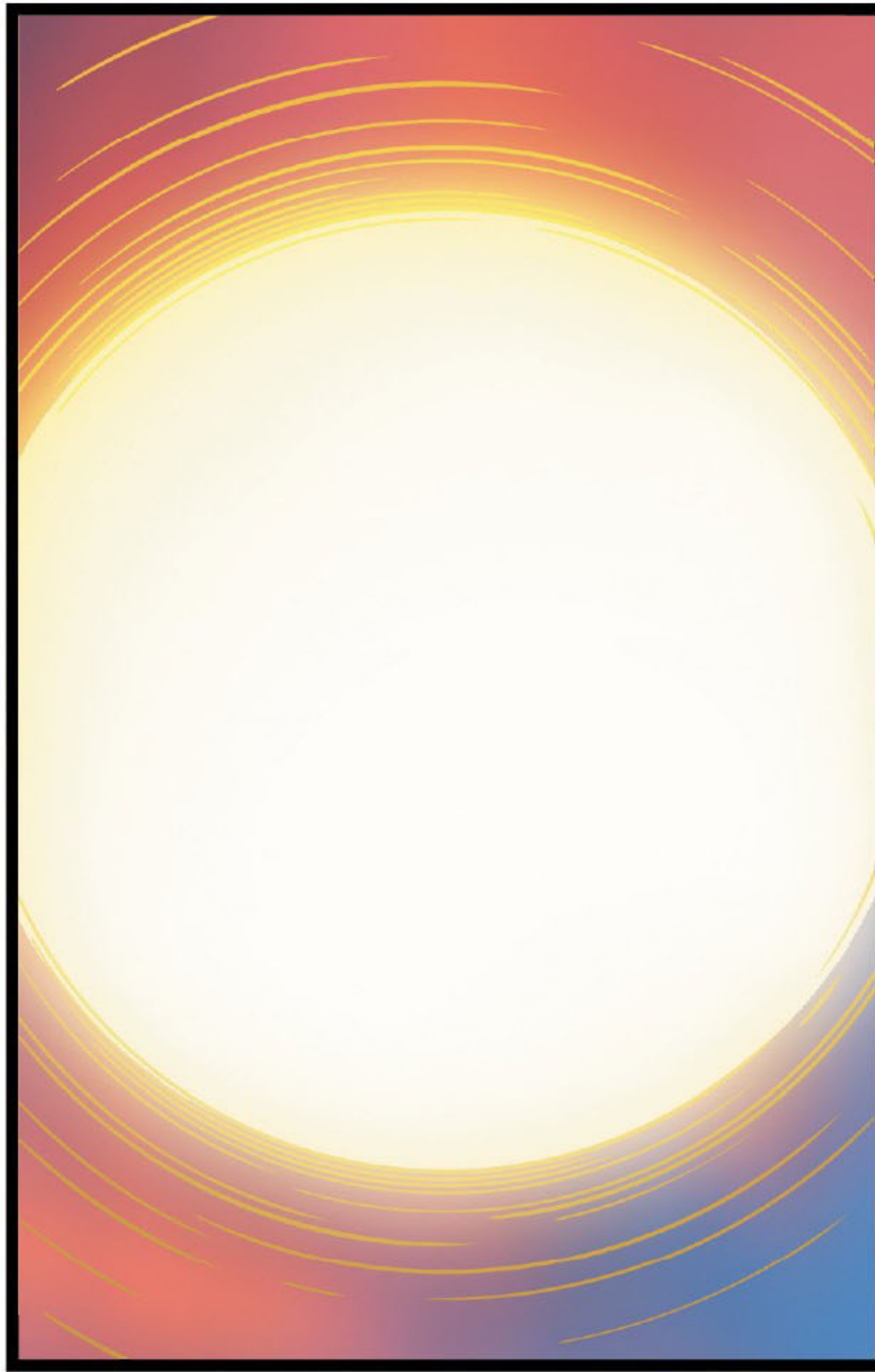
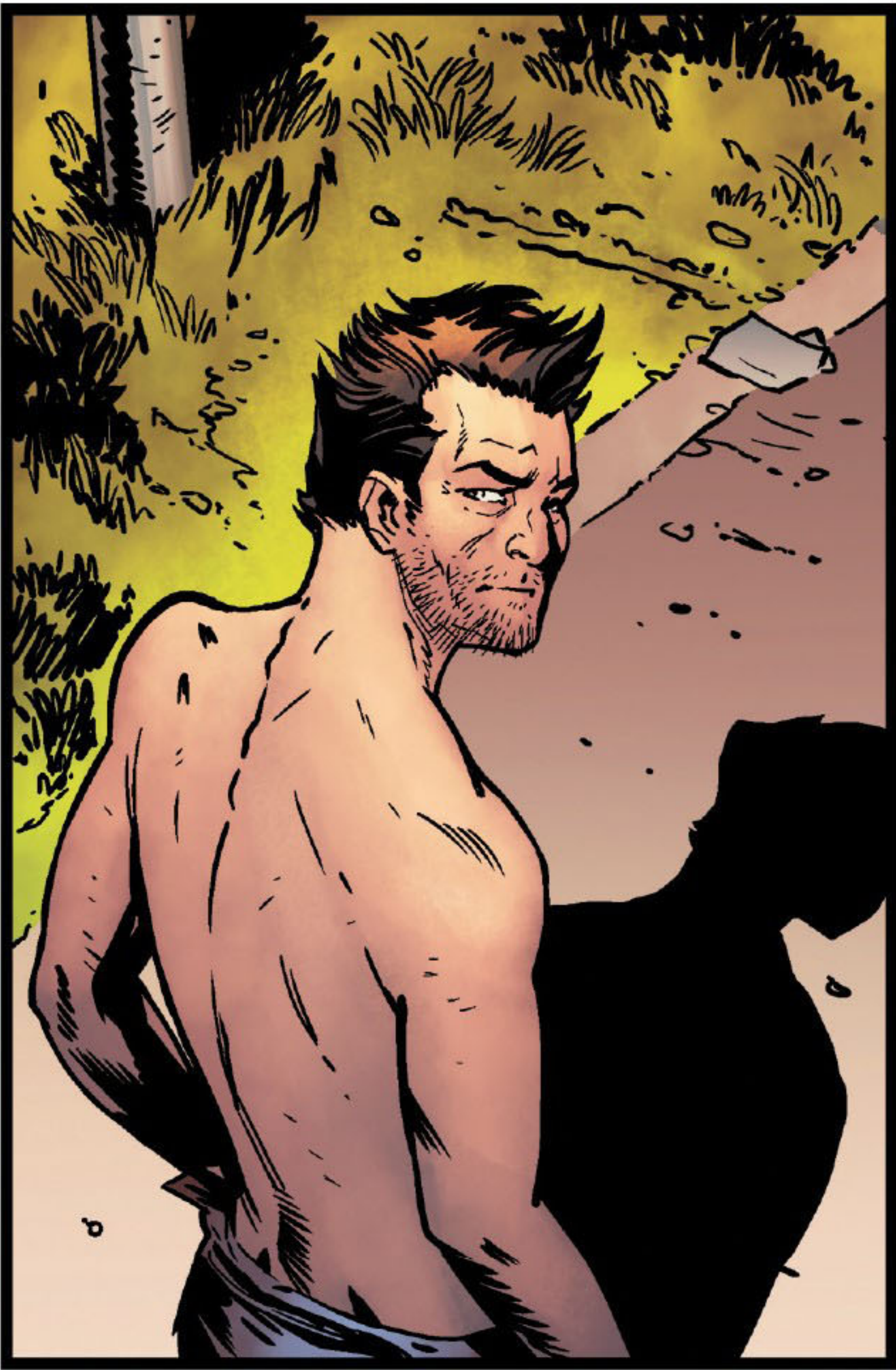
ما روشن کار می کنیم.

...آره.

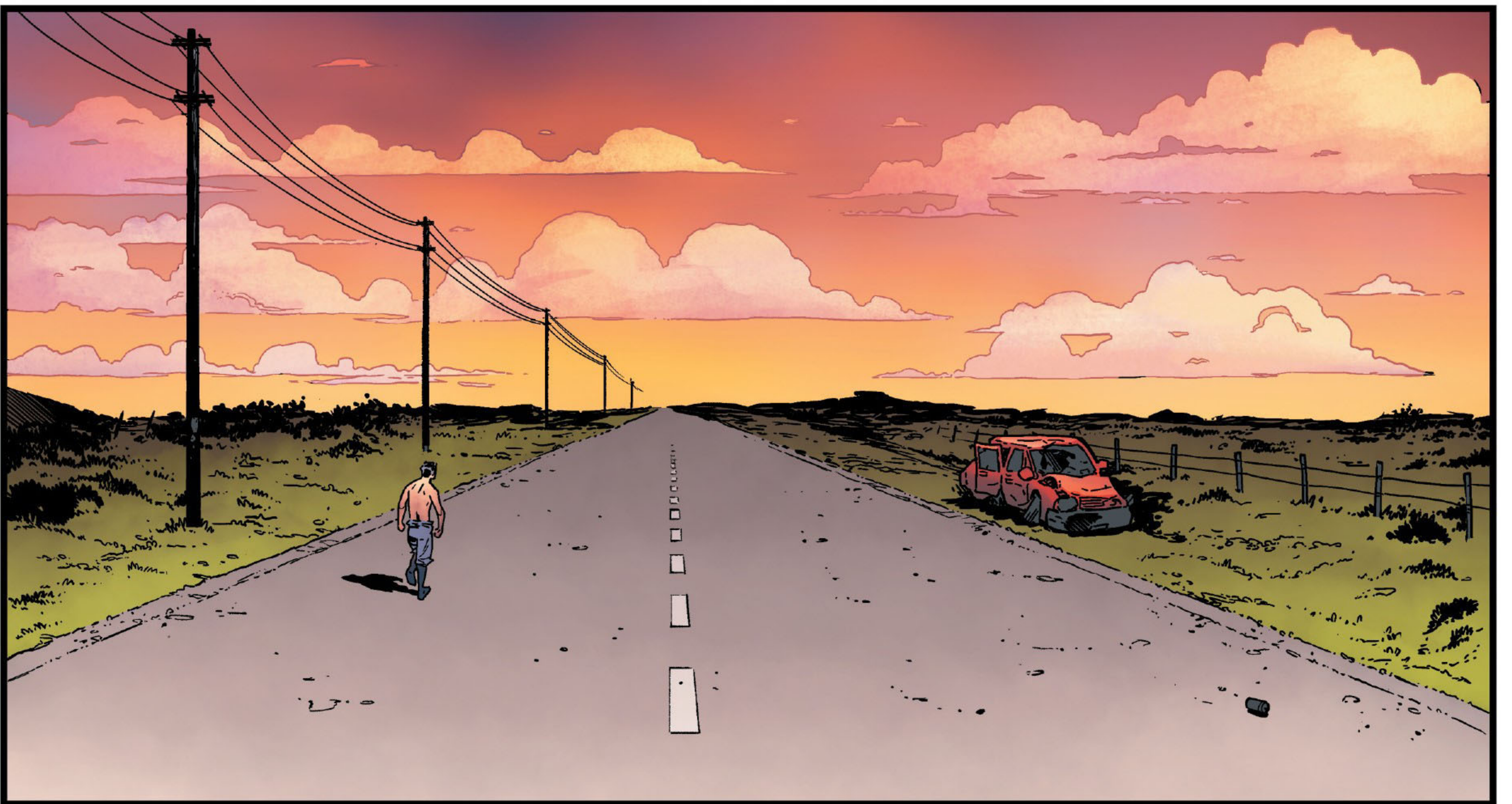
”ما به نتیجه
می رسونیمش.“



میشیگان



...
تا حالا
عذاب کشیدید؟



ریکوشت.

بار بین کمکشانی واقع در مدار پیوسته وورت-۳.



هوکسانان!

اهل کجا هستی؟

اصالتاً یا در حال حاضر؟

می دونی؟ اصلاً مهم نیست...

درسته. مهم نیست.

خیلی حل گیریه.

اییی... تا حالا این حس بهت دست داده که هر کاری می کنی اصلاً به چشم کسی نمیاد؟



این دفعه نه!

بودی؟

همه ماجرا از اونجایی شروع شد که همه فکر کردند من یه دزدم.



من زمین بودم تا چیزی رو برگردونم... بذارمش جایی که بهش تعلق داره، می دونی؟

نقشه همین بود... دینم رو ادا کنم و همه چیز رو به حالت اول برگردونم.

اوضاع رو مرتب کنم قبل از اینکه...



اه اصلاً ملش کن!

به سلامتی اینکه یه انتقام جو هستن... فکر کنم این یه مورد رو بتونم از لیست مواردم پاک کنم!

هه...

خیلی بد
شد که ویبجر نتونست
بمونه. از دیدار
دوباره اش خوشحال
می شدم.

جای دیگه
به وجودش نیاز بود.
ولی تأکید کرد که در شرایط
بهتری با ما ملاقاتی
خواهد داشت.

مشکل
اونهایی که تله پورت
می کنند و جادوگرها همینه
...نمی تونی بگی کی سر و کله-
شون پیدا می شه که بگن همه
چیز داره نابود می شه.

پس برات مهم
نیست که در مورد
فاجعه های پلید بهت
هشدا داده بشه؟

باهاش اوکی ام.
فقط قبل از اینکه
برای دنیا بجنگیم بذار
این قهوره رو بخورم.

هر کول بعد
از این ماجراهای
ناراحت کننده
چیکار می کنه

فکر کنم
برگشته باشه به
المپوس برای
عزاداری فوت شده ها
و جمع آوری
باقیمانده ها.

اگه اونها واقعاً
مردند...

تو المپوس
رو دیده ویزن. همه
سلاخی شده بودند.

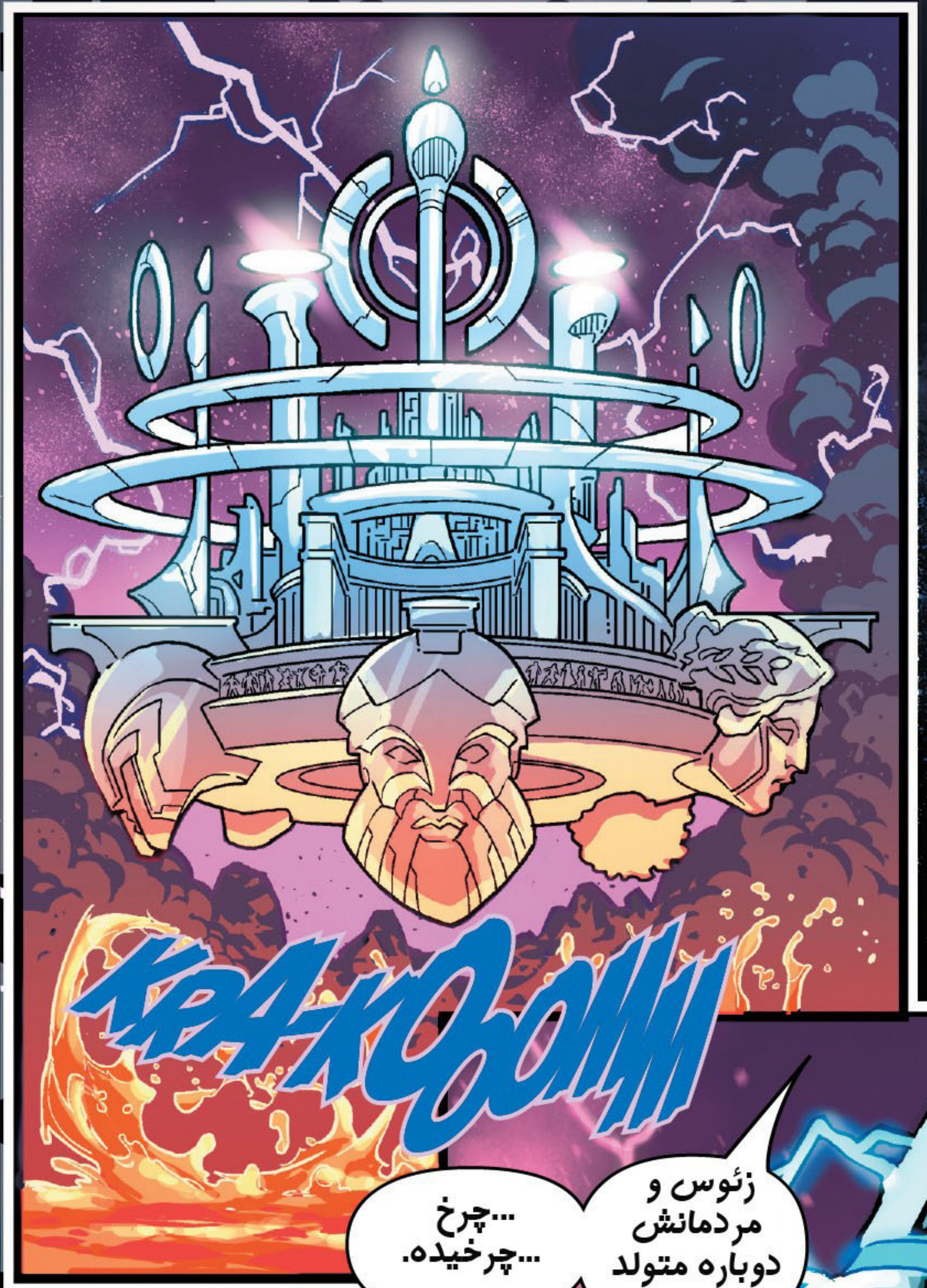
آره.

ولی خدایان
المپوس فراتر
از موجودیت
فیزیکی هستند.

اونها افسانه هایی
قدرتمند هستند که
در تار و پود واقعیت
ما تنیده شدند...

”...و باور نمی کنم که
جهان هستی برای رها
کردن اونها آماده باشه.“

در فضای فراقر از فضا.



کرا-کراوم!

...چرخ
...چرخیده.

زنوس و
مردمانش
دوباره متولد
شدند.



دوباره
متولد شوید.

و بگذارید
ستاره ها تپیدن
آغاز کنند...





من آماده
بودم برای یافتن ابعاد
بشری خودم بمیرم. در نهایت
اونو در میل به بقا پیدا
کردم.

به این می گن
"ایمان" چریکو؟
مطمئن نیستم.

طوری در مورد تجسد و
خدایان صحبت می کنی که اگه
نمی شناختمت فکر می کردم
به این چیزها باور داری دوست
من.



من "انسان"
نیستم. ولی می دونم که
مخلوق یک خالقم و پایان زندگی
من هنوز نقل نشده.

و این
چیزیه که ارزش
باور رو داره.



راکت و
هالک غیبشون
زد. اون یارو که
بهش می گفتند
کونان هم
همینطور...

تو گفتی
اون بربر زندگی
تو رو نجات
داد.

آره...

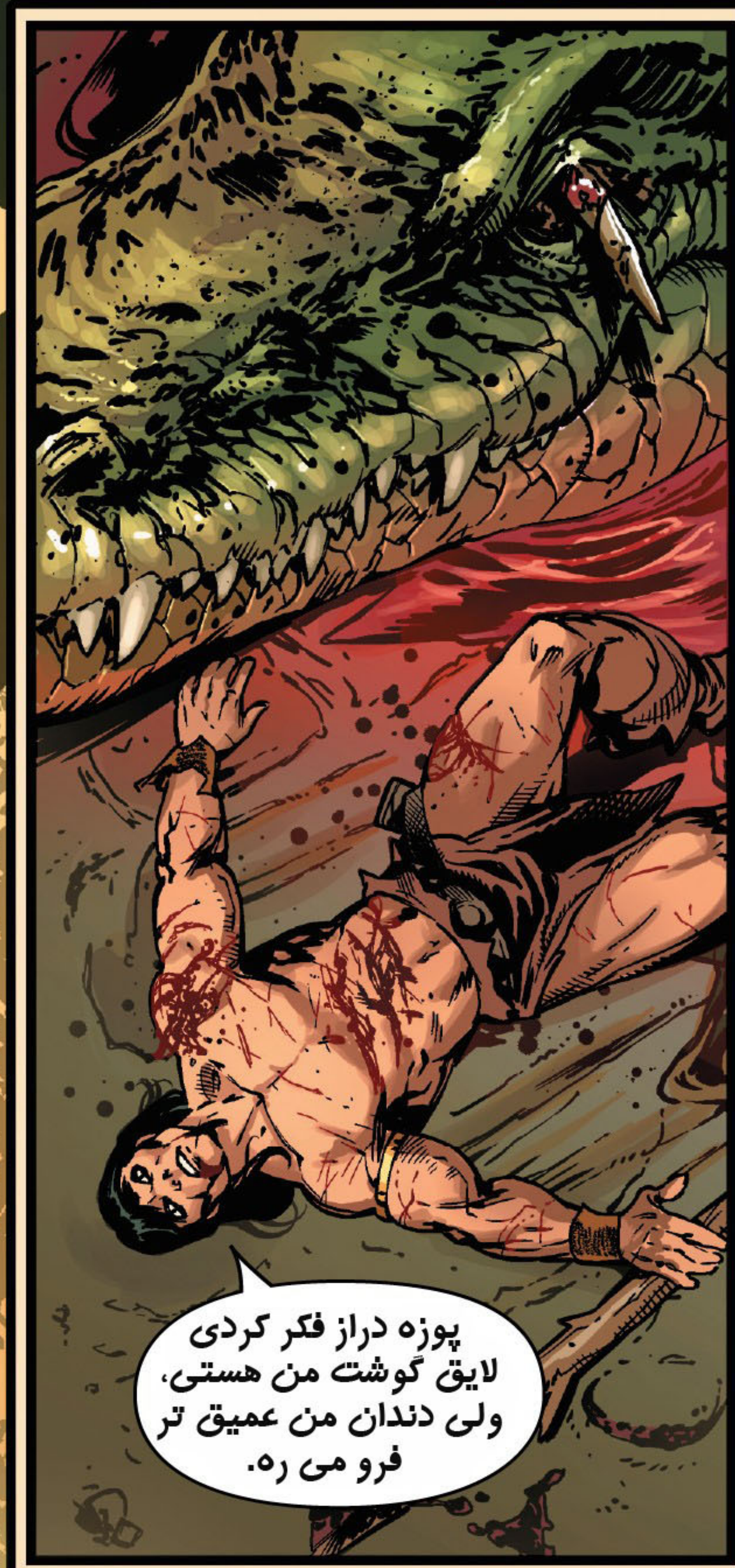
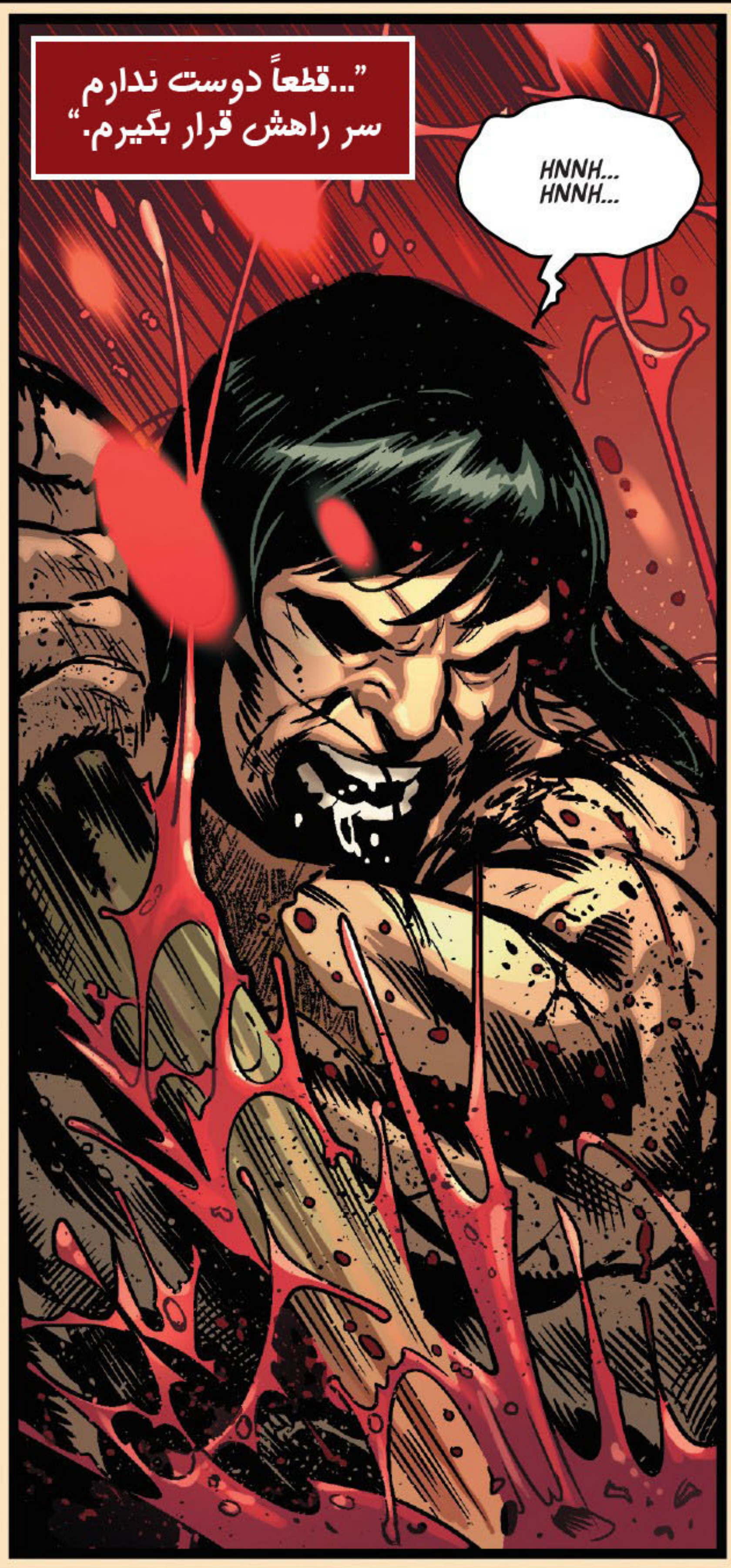


اون یه قاتل
و آواره بود. ولی
به اصول پایبند
بود.

ولی هنوز
هر جا که هست...

"...قطعاً دوست ندارم
سر راهش قرار بگیرم."

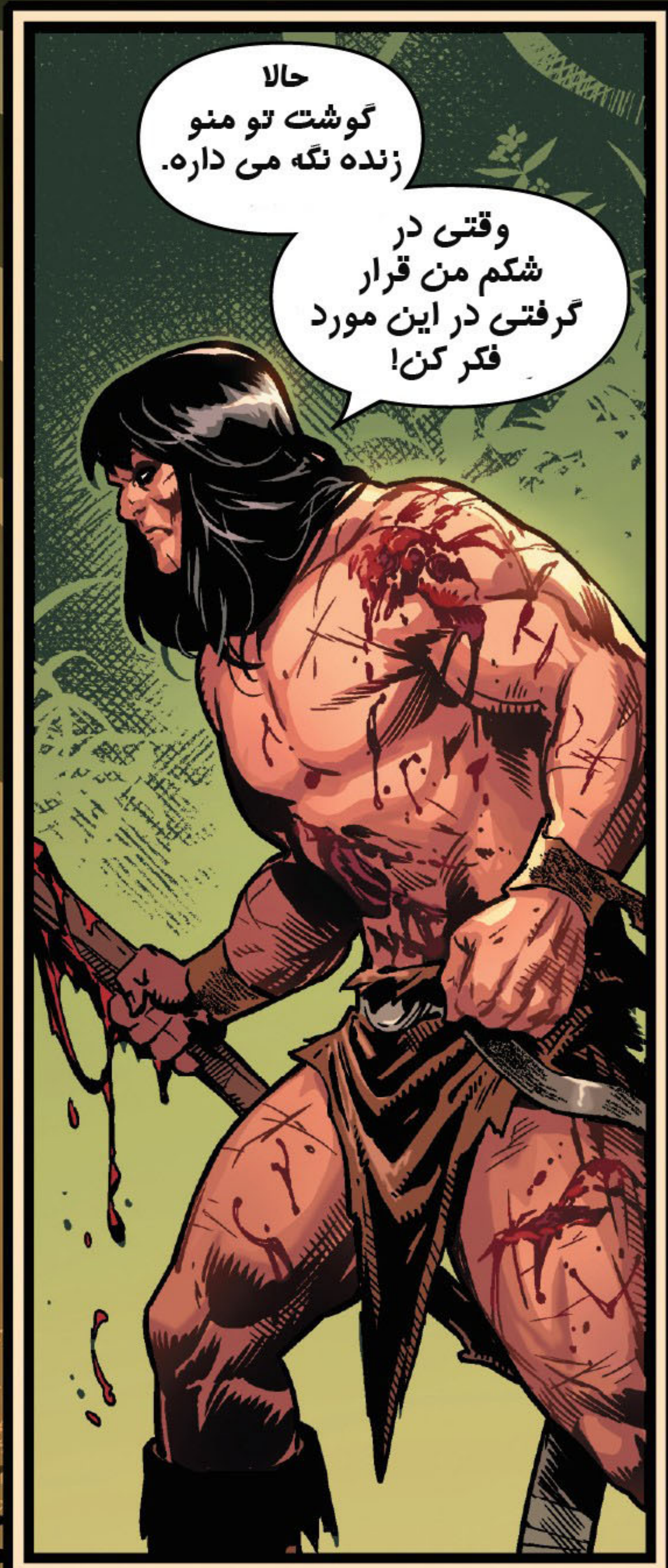
HNNH...
HNNH...



پوزه دراز فکر کردی
لایق گوشت من هستی،
ولی دندان من عمیق تر
فرو می ره.

حالا
گوشت تو منو
زنده نگه می داره.

وقتی در
شکم من قرار
گرفتی در این مورد
فکر کن!



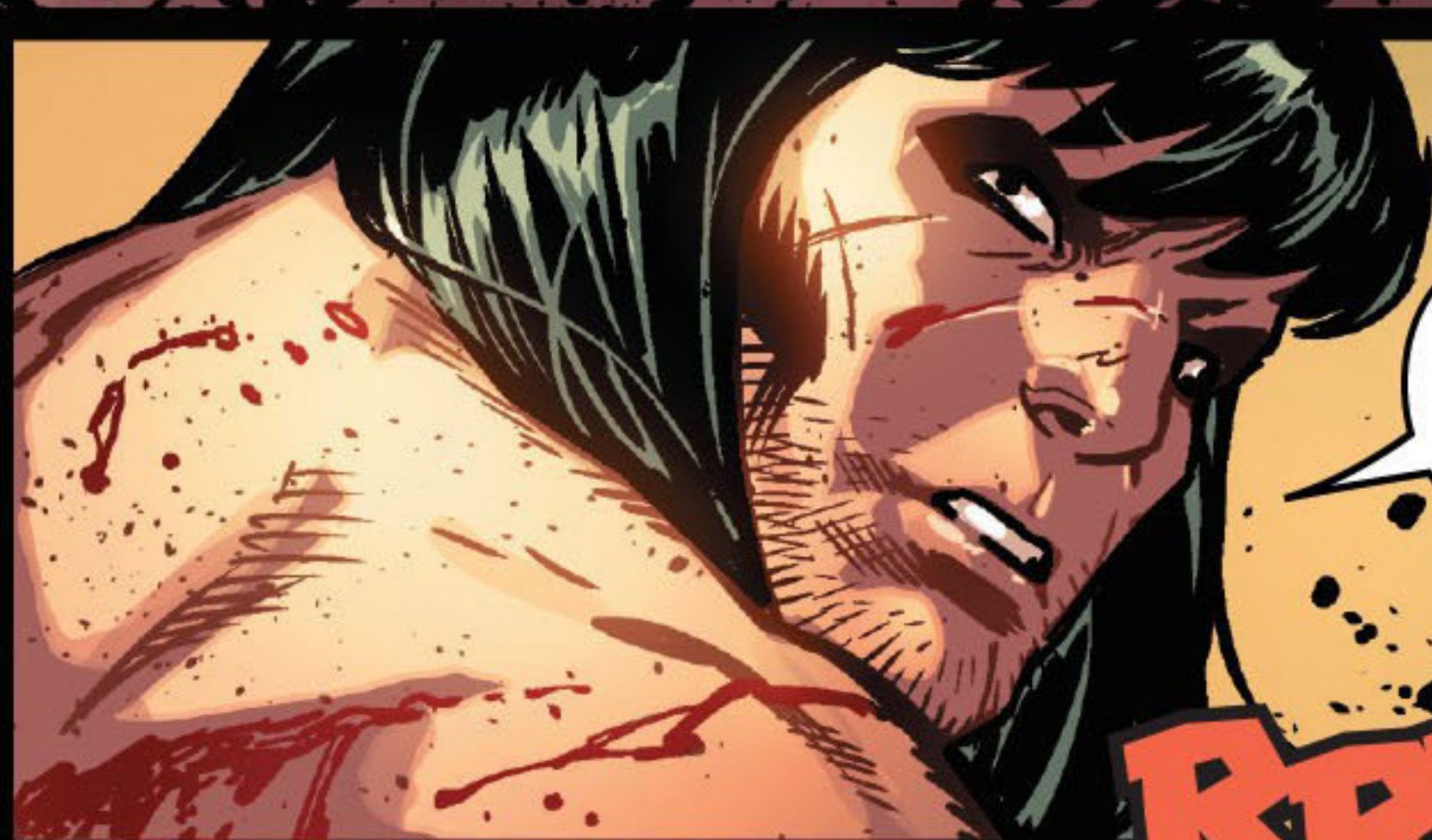
فرو کردن نیزه
در چیزی و مردن اونو
دیدن خوبه.

این سومری به اندازه
تمام عمرش جادوگرهای
نفرین شده، کالم های دیوانه
و خدایان سیاه دیده.



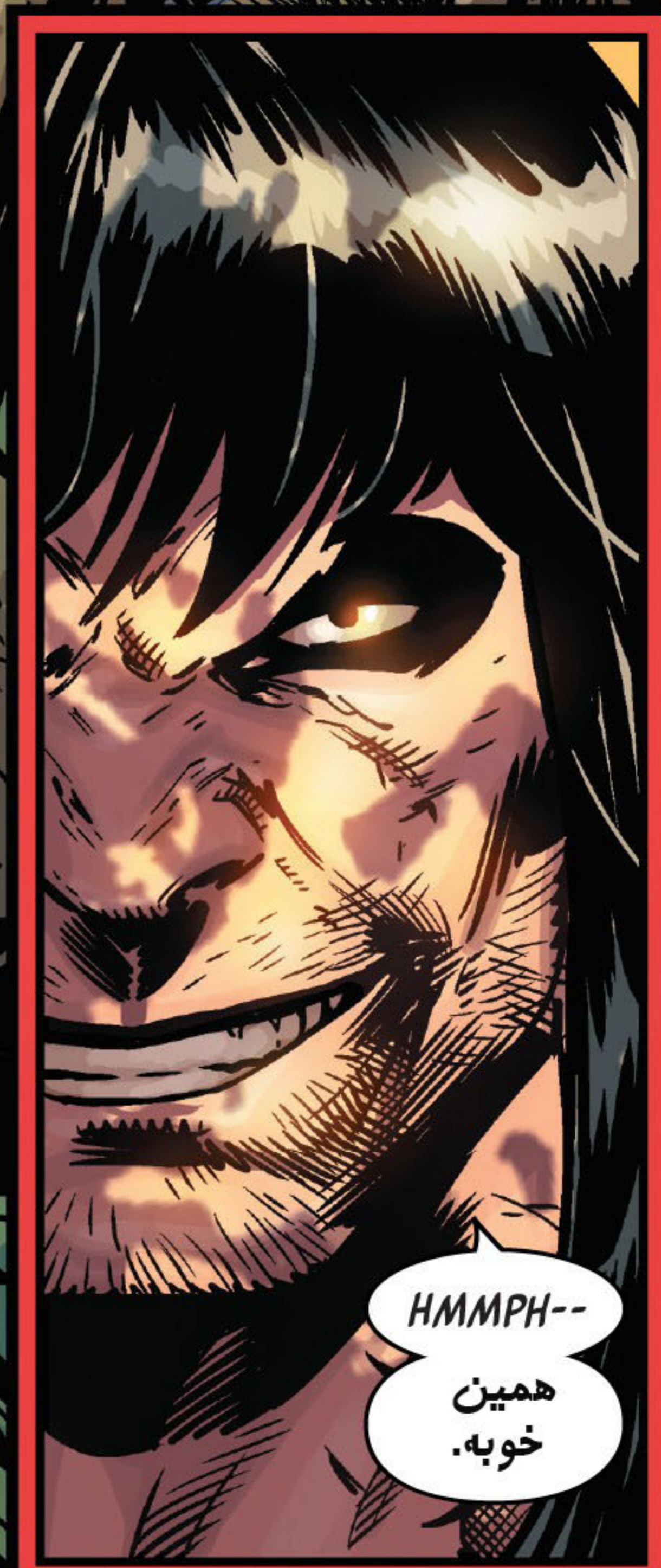
من نیازهای
ساده ای
دارم.

یه چیز
تیز به من
بده و دشمنی
تا پیداش کنم
و....



RRRRUMBLE

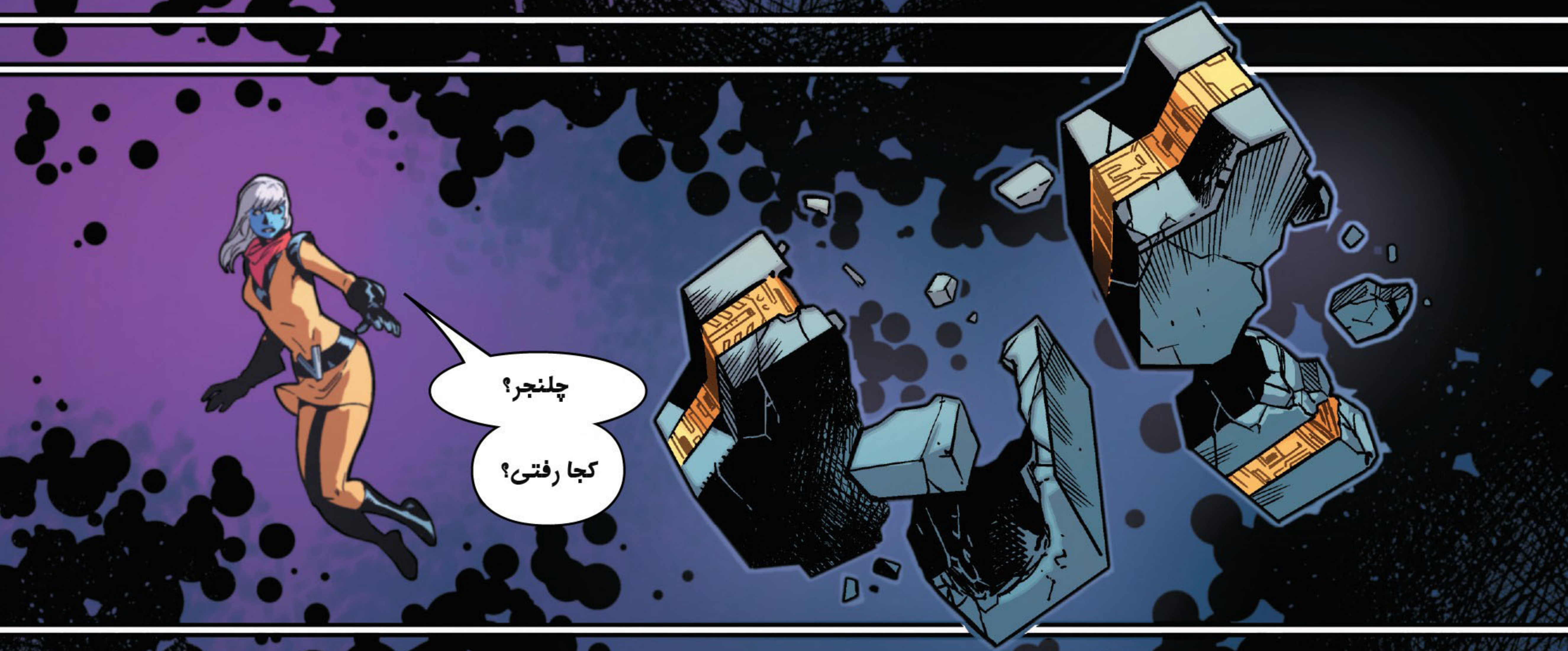
سرزمین وحشی.



HMMPH--
همین
خوبه.

ساحل دور دست.

عمو،
من برگشتم!



یک سال بعد.

... قبل از
اینکه مردمان تو
از راه پرسند من
یک مرد مرده
بودم. جدا



یعنی
این بخش باید محل
مخفی شدن تمام
خلافکارهای هفت منظومه
باشه.

در مورد
خودت بگو. حتماً
خیلی از خونه
دور هستی؟



نمی دونم.

همه جا خونه
منه.

آره؟ پس
آه... یعنی نمی خوام
بعد از اینکه زندگی
منو نجات دادی شکایتی
بکنم... ولی اینجا
چیکار می کردی؟

داستان تو
چییه مرد بزرگ؟



مهم نیست.

هر کسی
داستانی داره...

... و هر کول
دوست داره داستان
تورو بشنوه.

